

احوال تولستوی

بقلم رشید یاسمی

مقدمه -

۱

چندی قبل بخواهش جمعی از دوستان شمه از احوال لئون تولستوی نویسنده و حکیم روسی بصورت خطابه در انجمن ادبی ایران بیان کردم که چون برخی از نکات آن مورد توجه فضلاء شد درج آنرا در مجله شرق دور از فایده ندانستم و اینک با مختصر تغییری تقدیم میکنم .

تولستوی از جمله اشخاصی است که در زمان حیات خود هم مشهور آفاق بوده و پس از مرگ نیز سال بسال بر علو مقام معنوی و درجه نفوذ اخلاقی و اجتماعی او میافزاید (۱) بقای نام نیک و نفوذ ادبی نویسنده در جامعه دلیل استواری مبانی و بزرگی حقیقی اوست خاصه در مملکتی مثل روسیه که در ده سال اخیر دستخوش انقلابات عظیم بوده و قهرآ یا عمدآ با افکار گذشتگان قطع ارتباط کرده است (۲) علاوه بر قدرت بیان و فرط دانش بعقبده نگارنده تاثیر کلام تولستوی بسبب ساددگی و صدق گفتار اوست . تولستوی شاعر و نویسنده ای نیست که محض حفظ اصول ادب یا برای تحریک عواطف خوانندگان چیزهایی که مورد اعتقاد او نیست بنویسد و از پشت پرده الفاظ زیبا یا افکار فلسفی بر خواننده و شنونده اقوال خود بپنجدد بلکه مبنای عقاید او هر چه باشد صحیح یا سقیم منطقی یا غیر منطقی در حین نگارش آنرا صحیح و صواب دانسته و برای خیر جامعه در کتب و مقالات خود درج کرده است . هر چه نوشته است همه از صمیم قلب و سودای خاطر است و سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بردل . آثار تولستوی بسیار و شرح حال او جزء بجزء در اروپا معلوم و معروف است و حتی در ایران هم که هنوز کتب مشهوره او بترجمه درنیامده تا اندازه ای مشهور است بنا بر این شرحی که ما مینویسیم تاریخچه کامل حیات او بشمارنمیآید و استقصای وافیه در حالات او نیست بلکه نکاتی چند است که بنظر ما خصال و اخلاق و تعالیم آن فیلسوف را مختصراً معرفی میکند کسی که بدقت در ترجمه حال تولستوی غور نموده و مراحل حیات او را از روی کتابی که در شرح حال

۳۳۴

(۱) در مولد و موطن تولستوی از طرف دولت شوروی مدرسه بزرگی بنا شده است که در آنجا محصلین را تحصیل فنون فلاحت و حرف مختلفه و ورزش مطابق بعضی از اصول فلسفی تولستوی میکارند
(۲) در سال ۱۹۲۸ دولت شوروی جهن مسئله تولد تولستوی را با تجلیل بسیار منعقد ساخت

خود نگاشته یا مؤلفات دیگرش از نظر بگذرانند ملاحظه خواهد نمود که از کودکی تا پیری تولستوی دارای يك سنخ افکار فلسفی بوده که بمقتضای ادوار سن بصور مختلفه در آمده و خود نمائی کرده است از وراء این صور گوناگون شخص روحی پر اشتیاق و قلبی سمیری ناپذیر می بیند که دائم در تجسس و تحقیق است و از هر پیش آمد مختصر و حقیری حقایق عظیم و متأكدی میجوید . تولستوی هیچ ترتیب خاصی در بیان افکار فلسفی و اجتماعی خود منظور نداشته اصول عقاید او در میان گفتارش پراکنده است او را نمیتوان از فلاسفه صاحب مذهب خاص و مؤسس طریقه معین شمرد طالب حقیقت و جویای روشنائی بوده است و نخواسته است که با تنظیمات اقوال خود را محل قبول سازد . برای ما ایرانیان که غرق افکار فلسفی و عرفانی و شعری هستیم اکثر مطالب تولستوی تازگی ندارد لکن شرح حال او که بدقت تمام تحول و تطور او را نشان میدهد نظیر حالات عرفای بزرگ ایران مثل سنائی و عطار و مولوی و عرفای است که مختصر ترجمه احوالی که از آنها در دست است حاکی از انقلاب روحی عظیمی است و متأسفانه برجزئیات تحول نفوس آنها استحضاری نداریم . زندگانی تولستوی را میتوان نمونه از آن احوال افسانه مانند دانست .

مولد و منزل

قریه یا سنایا پولیانا که در حوالی تولا در جنوب مسکو واقع است . جنگل و دریاچه و درختان کهن و خرم و آفتاب درخشان و مرغان خوش الحان در آن جا جمع است از این جا بنای قول تولستوی را می یابیم که گوید : بطبیعت روی باز آرید اوست که معنای حیات را بشما خواهد گفت و راه سعادت را بشما خواهد نمود .

اگر در ایام حیات تولستوی بآن قریه می رفتیم خانه او را در کمال سادگی می یافتیم که هیچ چیز از قدمت خانوادگی حکایت نمیکرد کتابخانه او از کتب بسیار بهفت هشت زبان مختلف مشحون است و تولستوی تمام این السنه را آموخته است این کتابخانه را پنجره ای است که بجانب مزرعه باز میشود چون از اینجا نظری بیندازیم تولستوی را در میان رعایا می بینیم که مشغول درو کردن گندم است و داس آنها در شعاع آفتاب میدرخشد . (۱)

ایام کودکی

لئون تولستوی از دودمانی نجیب است که سالها با احترام در روسیه زیسته و نشو و نما کرده است جدش شخصی پروسوی بوده ریک نام بمعنی قره و درشت که لفظ تولستوی در روسی بهمان معنی است نیاکان او در عهد پطر کبیر و غیره سفارت ها کرده و بمقامات عالیه

رسیده بودند در ظرف دو قرن انقلابی در اوضاع خانوادگی آنها رخ نداد مادر تولستوی از پرئسس های روسی و پدرش نایب سرهنگ بود و در جنگ ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ (لشکر کشی معروف ناپولئون) شرکت جست و بعد از محاربه بقریه یاسنایا - پولیانایا آمد. تولستوی در سنه ۱۸۲۸ متولد شد چشمانی کوچک و پیشانی کوتاه و سیمانی زشت داشت طبعاً خجول و باحیا بود و شرمگینی شخص را بخود مشغول و از خارج ره گردان و بعوالم داخلی خویش متوجه میسازد و افکار تند و انقلابی در شخص ایجاد میکند .

کدام تولستوی از قریه بمسکو رفتند تا برادرش بتواند تحصیلات خود را در دارالعلوم پایان رساند اما در این اثناء پدرشان فوت شد و محض صرفه جوئی و تامین معاش ناچار بقریه بازگشتند .

تولستوی در ایام کودکی هوس های مجنونانه داشت در هشت سالگی هوس کرد که چون مرغان در هوا پرواز کند پس پنجره را گشوده و خود را پرتاب کرد و از پنج ذرع ارتفاع بزمین افتاده مدتی مجروح و مریض شد .

در چهارده سالگی افکار فلسفی در سر او پیدا شد بارها بخودارومیرفت و در سر نوشت انسان و بقای روح تفکر میکرد روزی در همین اوقات بخاطرش رسید که لذت و سعادت تابع حوادث خارجی نیست بلکه مربوط بطرز استقبالی است که شخص از حوادث می کند کسی که خود را بالام و سختی عادت دهد از ورود مصائب رنج نمی برد و بر آن شد که خود را بسختی معتاد کند پس کتاب لغت سنگینی را هر روز بزحمت بسیار پنج دقیقه در دست نگاه میداشت و هر روز بانباررفته باطنابی که در آنجا بود خود را تازیهان میزد بسختی هرچه تمامتر چنانکه اشک از دیدگانش فرو میریخت .

روزی برتخته سیاه خطوط و نقوشی رسم می کرد ناگاه باین فکر افتاد که تناسب چیست چرا مقارنه و موازات خطوط بنحوی خاص در نظر پسندیده و در طبع خوش آیند است موازنه و مقارنه کدام و اساس تناسب چیست . در این وقت چندان افکار متنوع در دماغ او ظهور کرد که از شدت هیجان در اطاق بنای دویدن گذاشت

در پانزده سالگی وارد مدرسه السنه شرقیه شد علت این انتخاب آن بود که چون در آن دوره هر کسی بمدرسه حقوق میرفت تولستوی نمیخواست مقلد دیگران باشد پس بآن مدرسه داخل شد لکن پس از یکسال بمدرسه حقوق رفت ولی مباحث حقوقی چندان او را مطبوع نمی افتاد همواره متوجه فلسفه بود و در پی تکامل اخلاقی میگشت و میخواست وسیله ای برای تقویت اراده خویش بدست آورد اما محیط مدرسه اجازه نمیداد و مناسب نبود هر وقت در این باب چیزی میگفت رفیقانش او را استهزاء میکردند . تولستوی راجع باین ایام گوید :

من هرچه مطلوب بشر است داشتم ثروت و عقل و همت عالی اما افسوس که آنچه قوای پسندیده درمن بود عاطل و باطل ماند . از من خیانت یا جنایتی سر نزده است اما گناهی مرتکب شده ام بدتر از قتل : یعنی دل روجوانی و عقل سلیم خویش را در منجلاب افکنده ام . هروقت میان آمال خود و قدرت خود میزانی میگیرم و ورطه هولناکی که خواسته های مرا از توانسته هایم جدا ساخته مشاهده میکنم دهشت برمن مستولی میشود آه ای کاش از همان اوان کودکی راهی می پیمودم که ذهن صافی و عقل بی آرایش من بمن مینمود ! بارها بر آن شده ام که از منجلابی که میان من و آن شاهراه روشن حامل است بگذرم ... ولی افسوس ! ، مدرسه چیزی به تولستوی نیاموخت و چنانکه خود گوید : تربیت اساسی آن است که از حیات عملی حاصل شود نه از مدرسه . در نوزده سالگی عزم جزم کرد که مدرسه را ترک گفته بقریه باز گردد و بزراعت و جبران بدبختی رعایای خود بپردازد پس این شرح را یکی از کسان خود نوشت :

میخواهم بقریه باز گردم و همت خود را باصلاح حال رعیت مقصور گردانم . البته کارهای مهم درپیش است اما تا چنین خدمتی از من برمی آید چرادر پی خدمات دیگر بروم من جاه طلب نیستم همین مراتب که برای ۷۰۰ تن رعیت خود مفید واقع شوم ، آن شخص باو جواب داد : « آشنایه میکنی تمشیت امور رعایا از تو بر نمی آید تو جوانی خوشخوی و مهربانی این مردم سختی و خشونت میخراهند جوان باید جاه طلب باشد نه اینکه خود را در کنج مزرعه زنده بگور کند تو در حق خود مشتهی و با استعداد خود پی نبرده ، اما تولستوی نشنید از مدرسه مستغفی و درقریه مقیم شد .

در این جا با طبیعت و با نیکبات احوال رعیت مواجه شد و پس از چندی دریافت که تحسین حال و بهبودی وضع این مردم از قدرت او خارج است پس نومید شد و روزها در مزارع تنها میگردید و حالتی منقلب داشت . روزی در زیر درختی نشسته بابرهای گریزان آسمان نظر دوخته بود ناگهان باو الهام شد که عشق و کشف حقیقت بزرگترین سعادهای عالم امکان است از جای برجست و این فکر را بارها تجزیه و تحلیل کرد و عیبی در آن ندید و وجدانش آنرا تکذیب نکرد . پس مصمم شد که برای کسب سعادت خوبی کند و خود را منبع خیر سازد میدان عمل هم در برابرش بود با خود گفت :

این جاست که باید من قوای خود را بکار اندازم و قلوب این رعایای ساده حساس را مزرعه افکار خود سازم ،

لکن این بار هم رنج های او بی نتیجه ماند نه از وضع حقیقی درد اساسی رعیت آگاه شد و نه رعایا بر افکار و نیات او وقوف یافتند بهدازه سالبکلی خسته شد مزرعه و رعیت را گذاشت و بجانب قفقاز رهسپار گردید ۱۸۵۱